

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

استعمال یک لفظ در بیش از یک معنای واحد

یکی از مباحثی که در همین مقدمات علم اصول مرحوم آخوند بیان فرمودند این بحث است که آیا استعمال یک لفظ در بیش از یک معنای واحد جایز است یا جایز نیست؟ و این یک نزاعی است که از قدیم در کتب اصولیین مطرح بوده و در فقه هم ما روایاتی را داریم که این بحث در آن روایات اثر می‌گذارد و به‌طور کلی نتیجه‌ی حکم شرعی را تغییر می‌دهد.

مرحوم شیخ انصاری (اعلی الله مقامه الشریف) در کتاب مکاسب در بعضی از موارد از روایت یک مطلبی را می‌فرماید؛ بنا بر اینکه استعمال لفظ در اکثر از معنای واحد جایز باشد، می‌شود استفاده کرد و بنابراین که جایز نباشد نمی‌توان استفاده کرد. اجمالاً یک بحثی است که ثمرات خوبی در فقه دارد. آیا متکلم می‌تواند یک لفظ را در بیش از یک معنای واحد استعمال کند؟

قبلاً در کتب اصولیین مثل «معالم» و «قوانین» آنجا این بحث را در ضمن دوتا بحث مطرح می‌کردند؛ یک بحث که آیا استعمال لفظ در معنای حقیقی و مجازی باهم جایز است یا نه؟ آیا می‌شود لفظ را استعمال کرد و از آن هم معنای حقیقی را اراده کرد و هم معنای مجازی، این یک بحث بود و بحث دوم این بود که بنابراین که ما مشترک لفظی داشته باشیم - و ما عرض کردیم که مشترک لفظی داریم به‌تصریح خود اهل لغت داریم - آیا می‌شود مشترک لفظی را استعمال کرد و چند معنای حقیقی را از او اراده کرد یا خیر؟

اما مرحوم آخوند این دوتا بحث را در ضمن یک بحث عنوان فرمودند و دیگر بعد از ایشان هم مسئله این چنین است چون ملاک در هر دو بحث یکی هست. لذا مرحوم آخوند هم این‌طور فرمودند آیا استعمال لفظ در بیش از یک معنای واحد جایز است یا جایز نیست؟ لذا آن دوتا بحثی که صاحب معالم و قوانین داشتند، دیگر در کتاب کفایه به چشم نمی‌خورد.

قبل از اینکه وارد اصل بحث شویم باید محل نزاع روشن شود، در استعمال لفظ در بیش از یک معنای واحد تقریباً 4 تصویر وجود دارد که سه تصویرش از محل نزاع خارج است و تصویر چهارم داخل در محل نزاع است.

تصاویر محل بحث

تصویر اول این است که ما بیاییم این چند معنا را یک قدر جامعی برایش درست کنیم و لفظ را در آن قدر جامع استعمال کنیم و به‌تبع آن قدر جامع، این معانی متعدده را اراده کنیم، این از محل بحث خارج است و ما نمی‌خواهیم بگوییم که چند معنا دارای یک قدر جامعی باشند و لفظ در آن قدر جامع استعمال شود، چرا که در حقیقت برمی‌گردد به استعمال لفظ در یک معنا نه در چند معنا.

تصویر دوم این است که ما لفظ را در مجموع معانی استعمال کنیم، اما مجموع من حیث المجموع، در مجموع من حیث المجموع استعمال کنیم. لفظ عین را می‌گوییم در هفتاد معنا به‌طوری که هر معنا جزء مراد متکلم باشد و مراد متکلم مجموع من

حیث المجموع باشد، این تصویر هم تصویر درستی نیست و از محل نزاع خارج است. به دلیل اینکه محل نزاع در استعمال در چند معناست و مجموع من حیث المجموع به طوری که هر معنا عنوان جزء را داشته باشد این مجموع به منزلة المعنا الواحد است لذا این هم از محل بحث خارج است.

تصویر سوم این است که ما بیاییم لفظ را بگوییم اما یکی از این معانی را علی سبیل البدلیه اراده کنیم. همان طوری که در باب نکره، وقتی که متکلم میگوید «جئنی برجل»، رجل را میگوید، اما یکی از افراد را علی سبیل البدلیه و غیر تعیین؛ یعنی علی وجه غیر معین اراده کند که این هم از محل بحث خارج است و آنجایی که یک معنا علی سبیل البدلیه اراده شود آن هم از محل نزاع خارج است و آنجا هم در واقع چند معنا را متکلم اراده نکرده و یکی را اراده کرده اما یکی غیر معین را اراده کرده است. پس باقی می ماند تصویر چهارم.

تصویر چهارم یعنی اینکه ما لفظ را استعمال کنیم و دومعناى استقلالى اراده کنیم، لفظ را استعمال کنیم و دو معنای مستقل را اراده کنیم به طوری که اگر دو بار لفظ را می گفتیم دو معنا در هر دفعه، یعنی در هر دفعه یک معنای مستقل اراده می شد. استعمال واحد به منزلة الإستعمالین باشد، اطلاق الواحد به منزلة الإطلاقین باشد.

اگر ما دو مرتبه لفظ را استعمال کنیم و یا به تعبیر دیگر دو بار لفظ را اطلاق کنیم، چطور در هر مرتبه ما معنا را مستقلاً، - مستقلاً یعنی گویا لفظ فقط در همین معنا به کار برده شده- اراده می کنیم و در ما نحن فیه هم محل نزاع همین است که می خواهیم ببینیم آیا می شود یک لفظ را استعمال کرد و چند معنا را علی سبیل الإستقلال از او اراده کرد یا خیر؟ این محل نزاع است.

تعبیری که اصولیین داشتند این بود که آیا استعمال لفظ در بیش از یک معنا جایز است یا جایز نیست؟ اما این تعبیر، تعبیر دقیقی نیست، اینجا دو بحث وجود دارد، یک بحث این است که آیا عقلاً استعمال لفظ در بیش از یک معنا امکان دارد یا نه؟ این یک بحث است و بحث دوم این است که حالا بر فرضی که امکان داشته باشد آیا نیاز به ترخیص واضح دارد؟ یعنی واضح باید اجازه داده باشد و یا به تعبیری دیگر باید منافات و مغایرتی با ظهور عرفی نداشته باشد و موافق با ظهور عرفی باشد. یا اینکه نیاز به ترخیص واضح و یا موافقت با ظهور عرفی نیست، این اساس نزاع است که باید در دو مقام بحث شود.

مقام اول

اما در مقام اول مرحوم آخوند (قدس سره الشریف) در کفایه، عقیده شان این است که استعمال لفظ در بیش از یک معنا عقلاً محال است و حالا اعم از اینکه آن لفظ، لفظ مفرد باشد یا تثنیه باشد و یا جمع باشد. بعد از مرحوم آخوند، مرحوم محقق نائینی (اعلی الله مقامه الشریف) از ایشان تبعیت کردند. لکن استدلالی که مرحوم آخوند بر استحاله اقامه می کنند، غیر از استدلالی است که مرحوم نائینی اقامه فرمودند.

مرحوم آخوند در کفایه فرموده اند که اگر ما ماهیت استعمال را از باب علامت بدانیم یعنی بگوییم استعمال، «جعل اللفظ علامة للمعنا» است، اگر ما علامت را قبول کنیم آن وقت استعمال لفظ در بیش از یک معنا جایز است؛ چرا که عقلاً می توان یک چیزی را علامت و نشانه برای صد چیز قرار داد.

این محال نیست که یک چیزی را علامت برای صد چیز قرار دهیم و بگوییم این تابلویی که اینجا گذاشته شده هم علامت است مثلاً برای اسم این خیابان، هم علامت است برای ماشین که وارد می شود، هم علامت است بر اینکه اینجا شهر است و روستا نیست. عیبی ندارد که یک شیء برای صد شیء علامت واقع شود.

مرحوم آخوند فرمودند که ما این را قبول نداریم که استعمال ماهیتش عبارت از علامت باشد. استعمال یعنی «جعل اللفظ وجهاً للمعنا» قرار دادن لفظ به عنوان وجه و مرآة برای معنا. آن وقت می‌فرمایند ما قائل به وجهیم یعنی در لفظ معنا دیده می‌شود. لفظ مرآة برای معناست.

آن وقت فرمودند که اگر مسئله از باب وجه و ذوالوجه شد، وجه فانی در ذوالوجه است و مرآة فانی در آن عکس و آن صورت است. پس در نتیجه لفظ فانی در معنا می‌شود.

بنابراین که ما استعمال را علامت بدانیم مسئله‌ی فنا وجود ندارد؛ اما بنابراین که ما ماهیت استعمال را مرآتیت و وجه بودن بدانیم اینجا لفظ فانی در معنا می‌شود و آن وقت فرمودند که ما یک مؤیدی هم داریم برای این ادعایمان و مؤیدمان این است که حسن و قبح معنا به حسن و قبح لفظ سرایت می‌کند.

اگر یک معنایی معنای حسن باشد، آن لفظ هم می‌شود حسن و اگر یک معنا قبیح باشد آن لفظ هم می‌شود قبیح پس اینکه حسن و قبح معنا به لفظ سرایت می‌کند، این مؤید این است که لفظ فانی در معنا شده است، لفظ نابود در معنا شده و هستی خودش را به پای هستی معنا گذاشته است.

در دنباله‌ی استدلالشان می‌فرمایند در هر استعمالی متکلم باید هم لفظ و هم معنا را لحاظ کند. آنجایی که لفظ را می‌گوید و یک معنا را اراده می‌کند، معنا را به لحاظ استقلالی لحاظ می‌کند و لفظ را به لحاظ تبعی لحاظ می‌کند. چرا لحاظ تبعی؟ چون لفظ فانی در معناست و لفظ خودش یک تصور و لحاظ استقلالی ندارد؛ اما آنجایی که می‌خواهد لفظ را بگوید و دو معنا اراده کند، مرحوم آخوند می‌فرماید یک لفظ نمی‌تواند در آن واحد وجهاً للمعنیین شود؛ و نمی‌تواند مرآة دو معنا باشد، چون این لفظ به لحاظ استعمالش در یک معنا فانی در او می‌شود و وقتی که فانی در او شد دیگر چیزی وجود ندارد تا در معنای دوم استعمال شود.

شما باید در استعمال، معنا را لحاظ کنید؛ یعنی تصورش کنید و لفظ را هم باید لحاظ کنید. معنا لحاظش استقلالی است و لفظ لحاظش آلی و تبعی است؛ و وقتی که به لحاظ تبعی لحاظ کردیم و در معنای اول استعمال شد، دیگر چیزی وجود ندارد تا دوباره لحاظ تبعی کنیم.

در آخر فرمودند «إلا أن يكون لاحظ أحوال العين» مگر لاحظ، لاحظی باشد که أحوال العینین باشد یعنی یکی را دوتا ببیند. یکی را دوتا ببیند کنایه از این است که اگر یک لفظ را دو لفظ ببیند، آن وقت می‌تواند دو معنا اراده کند.

تحلیل کلام مرحوم آخوند

در عبارت ایشان سه احتمال وجود دارد که ما روی هر کدام یک از این سه احتمال باید فرمایش ایشان را بررسی کنیم. احتمال اول این است که هدف اصلی مرحوم آخوند از این استدلال همان بیان حقیقت استعمال است و مرحوم آخوند کاری به لحاظ تبعی و استقلالی ندارند؛ بلکه می‌فرمایند استعمال اگر حقیقتش علامت بود، استعمال یک لفظ در بیش از یک معنا مانعی نداشت؛ اما آخوند قائل می‌شود که استعمال حقیقتش مرآتیت است و وقتی که حقیقتش مرآتیت شد می‌گوییم یک لفظ نمی‌تواند مرآة برای دو معنا در زمان واحد باشد، در استعمال واحد.

عرض کردیم همان‌طوری که دو تا استعمال می‌شود چطور دوتا معنا هر کدام به استقلال اراده می‌شود و آخوند می‌فرماید اگر ما استعمال را مرآة دانستیم و لفظ را وجه برای معنا دیگر این امکان ندارد پس بگوییم مراد آخوند این است و دیگر کاری به لحاظ ندارد. همین‌جا ما باید این مسئله را بررسی کنیم و ببینیم که آیا حقیقت استعمال علامت است یا حقیقت استعمال مرآتیت.

مؤیدی که مرحوم آخوند برای مرآتیت آورد این بود که فرمود حسن و قبح معنا به لفظ سرایت می‌کند و ما در جواب عرض می‌کنیم گاهی اوقات می‌شود که خود لفظ با قطع نظر از معنا یک حسن و قبح فی نفسه و استقلالی دارد، آن خطیبی که دارد صحبت می‌کند این خطیب یک معنا را می‌تواند با ده تا لفظ بگوید اما سعی می‌کند در میان این ده لفظ آن لفظی که از همه زیباتر و جالب‌تر است آن را انتخاب کند در حالی که فرض این است که معنا معنای واحدی است و هر لفظی را بگوید، معنا یکی است و فرقی نمی‌کند.

ما ادعایمان این است که این مؤیدی که شما آوردید، این مؤید بودنش تام نیست و گاهی اوقات برای خود لفظ با قطع نظر از معنا یک حسن و قبح مستقل و یک حسن و قبح استقلالی وجود دارد. یک خطیبی یک معنا را می‌خواهد بیان کند که این یک معنا را با ده لفظ می‌خواهد ذکر کند.

که حالا مثال عرفی‌اش را می‌گویند انسان به یک نفر می‌تواند بگوید بنشین، به یک کسی بگوید بفرماید بنشینید و می‌تواند به او بگوید به قول ماها بتمرگ، این هر سه‌اش یک معنا را دلالت دارد؛ اما در هر لفظی یک حسن و قبحی است که در دیگری وجود ندارد و عرض می‌کنم که بستگی به عرف‌های مختلف دارد.

پرسش...

پاسخ استاد:

نه ما نمی‌گوییم که حسن و قبح معنا به لفظ سرایت نکند. ما می‌خواهیم در جواب مرحوم آخوند عرض کنیم که اولاً برای لفظ با قطع نظر از معنا می‌شود حسن و قبحی را تصور کرد و این یک چیزی است که رایج است و بین مردم هم وجود دارد.

پرسش

پاسخ استاد...

حسن و قبح‌های این‌ها که ذاتی نیست و حسن و قبح اعتباری است و عقلی هم نیست. شما ببینید چون اصل دلالت و وضع یک امر اعتباری است، شما ببینید به خود ما بگویند مُلا، بگویند آخوند و بگویند شیخ که این‌ها چند لفظ است.

در خود عرف مردم به یک کسی که خیلی می‌خواهند احترامش بکنند می‌گویند مُلا و به یک کسی که در حد پایین است به آن می‌گویند شیخ، عرف امروزه نه عرف گذشته که کاری هم نداریم.

در عرف الآن فرض کنید به یک کسی که مرجع تقلید است بگویند شیخ بدشان می‌آید و به یک کسی که مدرس مهم و سابقه‌داری است در حوزه بگویند یک آخوند، این بدش می‌آید و نمونه‌اش این است که من همین اواخر می‌دیدم که یکی از همین نویسندگان معاصر یک مطلبی را می‌خواست در رد یکی از بزرگان حوزه بنویسد و وقتی که می‌خواهد بنویسد به قدری بی‌تقوایی در قلم را نشان داده که می‌نویسد یک آخوند کذا در حوزه، یک آخوند کذا که حالا آن آقا فرض کنید که یک مرد بزرگواری است و در علوم مختلف هم صاحب نظر است که این خیلی درست نیست و الاً اُی حال این در استعمالات زیاد وجود دارد و به حسب هر عرفی هم مختلف است.

ادامه بحث

ما ادعایمان این است که اولاً حسن و قبح در خود لفظ هم با قطع نظر از معنا وجود دارد و ثانیاً مؤید بودن این را اصلاً قبول نداریم. اگر حسن و قبح معنا به لفظ سرایت کند آیا دلیل بر این است که آن لفظ فامی در معنا باشد؟ نه. سرایت یک مجرد

ارتباط لازم دارد.

مثلاً دو نفر ملازم با یکدیگر هستند. در درس و بحث و مباحثه و مراوده غالباً همراه هم هستند. دو تا طلبه، اینجا فرض بفرمایید اگر یکی‌شان یک کار اشتباهی انجام داد، انسان انتقال به دیگری هم پیدا می‌کند و وقتی که می‌گویند فلانی این کار زشت را انجام داد آن رفیقش هم که ملازم با او بوده، انسان نظرش نسبت به آن هم یک مقداری تنزل پیدا می‌کند؛

اما اینجا فانی بودن است؟ نه. برای سرایت حسن و قبح، مجرد ارتباط کافی است و حتی در علامیت هم من می‌خواهم همین را عرض بکنم که شما اگر یک چیزی را علامت برای یک امر خوبی قرار بدهید، خوب بودن ذوالعلامه به خود علامت هم سرایت می‌کند و اگر علامت برای یک امر بدی قرار بدهید، بد بودن ذوالعلامه به خود علامت هم سرایت می‌کند؛ بنابراین فرمایش و مؤیدی که مرحوم آخوند آوردند، این دو اشکال را دارد اولاً برای لفظ با قطع نظر از معنا ما می‌توانیم حسن و قبحی را تصور کنیم و ثانیاً مجرد سرایت حسن و قبح معنا به لفظ، دلیل بر این نمی‌شود که ما قائل شویم که حقیقت استعمال، حقیقت مرآتیت است. این سرایت مجرد ارتباط برایش کافی است. بنا بر این در علامت و ذوالعلامه هم وجود دارد.

این احتمال اول در کلام مرحوم آخوند. ملاحظه فرمودید که این احتمال اشکالش چیست. به نظر ما حقیقت استعمال همان علامیت است و اینکه لفظ علامت برای معناسست؛ منتهی علامیتش به حدی محکم و وثیق است که گاهی حسن و قبح معنا به لفظ هم سرایت می‌کند.

و صَلَّى اللهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ